



# از زبان خود برون باید شدن

نگاهی به زبان کودکی در مثنوی معنوی

دکتر محمد جلالی، مدیر مدرسه و دبیر ادبیات، تهران

زیسته، آن است که هیچ‌گاه از موضع بالا با دیگران سخن نمی‌گوید و با اینکه معتقد است: معانی را زبان چون ناودان است کجا دریا رود در ناودانی (دیوان شمس، غزل ۲۷۲۱) باز هم نهایت تلاش خود را به کار گرفته تا معنی را آن قدر نرم و ریزه کند تا همه بتوانند از سفره کلام او ذله بگیرند. آن چنانش شرح کن اندر کلام که از آن بهره بیابد عقل عام ناطق کامل چو خوان پاشی بود خوانش بر هر گونه آشی بود که نماند هیچ مهمان بی‌نوا

هر کسی یابد غذای خود جدا (مثنوی، دفتر سوم، ص ۴۹۰)

در کتاب مثنوی ملاحظه می‌کنیم، مولانا با ادراک عمیق‌ترین معارف الهی کوشیده است آن چنان ساده و روان و بی‌آلایش یافته‌های خود را در قالب زبان داستان با مستمعان به اشتراک بگذارد که همگان با هر سطح علم و دانش از فیضان چشمه معنا محظوظ شوند. بارها نیز از سختی این شیوه گفتار می‌گوید: «این سخن گفتن به قدر فهم توست!»

در این مبحث می‌خواهیم به بررسی زبان کودکانه در مثنوی معنوی بپردازیم و از او یاد بگیریم چگونه می‌توان در جایگاه راهبر تعلیم و تربیت مدرسه، بچه‌ها را مخاطب قرار داد و از زبان کودکی آن‌ها برای انتقال مطالب به هم‌نوعانشان استفاده کرد.

به نام خداوند شادی‌فزا که نامش بود خلق را رهنما جلال‌الدین محمد بلخی، مشهور به مولانا، از شاعران، فیلسوفان و عرفای برجسته ایرانی در قرن هفتم هجری است که مقارن با حمله مغول مجبور به ترک زادگاه خویش شد و پس از طی مسیری طولانی در سفری چندساله به مقاصد گوناگون، در انتها همراه با خانواده‌اش به قونیه در ترکیه رسید و تا پایان عمر در آن دیار زیست.

با مطالعه آثار این عارف وارسته درمی‌یابیم، او در جهانی متفاوت از جهان ما - در بحر بی‌پایان عشق - می‌زیسته و هر چه گفته، سخن شیفتگی و نشاط و پویایی است. مثنوی معنوی در شش دفتر، معارف والای بشری را در قالب شکرین شعر فارسی ریخته و با استعانت از داستان‌های شیوا، بر کشش آن افزوده است.

این کتاب مستطاب، کشکولی است که در آن همه چیز یافت می‌شود و صد البته هر چه در اوست، رنگ‌وبوی خدایی دارد و علت اصلی اقبال عمومی به مثنوی در همین لطیفه نهان است.

هر کجا بوی خدا می‌آید خلق بین بی‌سروپا می‌آید ز آنکه جان‌ها همه تشنه است به وی تشنه را بانگ سقا می‌آید (دیوان شمس، غزل ۸۳۷)

هنر دیگر این مرد از تعصب رسته و در قله منبع انسانیت



همراه با شاعر

ای زبان، هم گنج بی پایان تویی

ای زبان، هم رنج بی درمان تویی (مثنوی، دفتر اول، ص ۵۳۹)  
همواره آموخته‌ایم برای ارتقای سطح کیفی اخلاق و آشنایی دانش‌آموزان با قوانین و مقررات، باید کودکان را به دنیای بزرگ‌ترها نزدیک کرد و به دنبال آنیم که با برقراری مقررات خشک، به خصوص در حوزه مدیریت، ایشان را به اصطلاح انسان‌هایی اطو کشیده بار آوریم. مهم‌ترین آفت خزیده در چنین رویکردی، سلب کودکی کردن بچه‌ها در شایسته‌ترین دوران زندگی‌شان است. ضوابط و مقررات و رفتار بسیار جدی در محیط آموزشی که دانش‌آموزان وقت عمده و زنده خود را در آن صرف می‌کنند، موجب می‌شود کودکان شادابی خود را به بهانه اینکه بر ایشان خرده‌ای گرفته نشود، سانسور کنند و همواره ذهنیتشان از محیط مدرسه به آن‌ها تذکر دهد: مبادا کاری انجام دهند که آقا و خانم مدیر یا معاون گمان کنند او در حد انتظار آن‌ها، مثل آدم بزرگ‌ها، نیست! شاید هم برخی مدیران و مجریان امور که با بچه‌ها سروکار دارند، منصفانه‌تر به قضیه بنگرند و اگر از ذهنیت ایشان باخبر شوند، بر خلاف آمد عادت جاری در مدرسه‌ها، به آن‌ها بگویند: نه. اصلاً این‌طور نیست و می‌توانی به راحتی خودت باشی. ولی آیا وضع مقررات جاری در مدرسه‌های ما چنین تلقینی را به ذهن بچه‌ها متبادر می‌کند؟ برای دانش‌آموزان، نام ناظم با سخت‌گیری تعریف شده و شخصیت مدیر در این تعریف جایگاه برجسته‌تری دارد.

زمانی در یک فیلم مستند آموزشی دیدم، شرکتی معروف در یکی از کشورهای اروپایی، به کارمندان توصیه کرد اسباب‌بازی‌های دوران کودکی خود را به اداره بیاورند و در اتاق کارشان نگه دارند. یک شرکت بزرگ جهانی دیگر، روزی را برای بازی با تفنگ آب‌پاش در حیاط اداره، برای کارمندان خود تدارک دیده بود. فرض کنید، در برخی دبیرستان‌های ما چنین تصمیم‌هایی گرفته شوند. این حرکت، به نظر مدیران، چنان بی‌نظمی را رواج می‌دهد که باید از خیرش گذشت! می‌دانید چرا؟ زیرا ما مقررات و ضوابط مدرسه را بسیار بالاتر از حد نرم آزادی متعارف تعریف کرده‌ایم و خارج از حال‌وهوای کودکانه و نوجوانانه تصمیم‌سازی می‌کنیم. به جای آنکه قد خود را کوتاه کنیم تا به بچه‌ها برسیم، می‌خواهیم آن‌ها یک صندلی زیر پای خود بگذارند و هم‌قد ما بشوند تا صدای همدیگر را بهتر بشنویم! اکنون برای تبیین موضوع از زبان شیوای مولوی درباره زبان کودکانه و رفتار با کودکان مثال‌هایی ذکر می‌کنیم.

در مثنوی، در تفسیر حدیث پیامبر (ص) آمده است: کَلِمَا النَّاسِ عَلٰی قَدْرِ عَقُولِهِمْ لَا عَلٰی قَدْرِ عَقُولِكُمْ / با مردم به قدر دانش ایشان سخن بگویید، نه به قدر دانش خویش. می‌فرماید:

چون که با کودک سروکار فتاد

پس زبان کودکی باید گشاد (مثنوی،

دفتر سوم، ص ۷۳۰)

بله. سر و کار همه ما با کودک است و طبق تعریف کنوانسیون جهانی، همه بچه‌های تحت تعلیم و تربیت مدرسه‌ها در مراحل کودکی می‌گنجد. قرار نیست گفت‌وگویی ما با ایشان در شرایط عادی، از انواع محکم‌ترین گفتار باشد. آن‌ها به صورت غیرمستقیم از رفتار جدی ما در امور اداری و نظم شخصی و سخنان معلمان در کلاس، سرمشق مورد نیاز خود را



برای زندگی اجتماعی برداشت خواهند کرد:

آن‌که یک دیدن کند ادراک آن

سال‌ها نتوان نمودن با زبان (مثنوی، دفتر سوم، ص ۵۲۰).

مولانا در ابیات زیر به تعلیم‌دهندگان توصیه می‌کند، گونه رفتار و صحبت خود را با سن و سال بچه‌ها تطبیق دهند:

بهر طفل نو پدر تی تی کند

گرچه عقلش هندسه گیتی کند

از پی تعلیم آن بسته دهن

از زبان خود برون باید شدن

در زبان او بیاید آمدن

تا بیاموزد ز تو او علم و فن (مثنوی، دفتر دوم، ص ۸۱۴-۸۱۳).

این ابیات را مولانا در تشریح گفتار مردان و مشایخ در تربیت مردان و سالکان آورده است و به مصادر امور توصیه می‌کند، هر چند در جایگاه منیع فاضل‌ترین افراد جامعه قرار دارید و عقلمندان هندسه آفرینش را هم درک می‌کنند، بدانید که باید نوع گفتار خود را با مخاطبان متفاوت تغییر دهید.

### زبان هم‌سالان

یکی دیگر از توصیه‌های مولانا در خصوص زبان کودکی، آموزش به کودکان از زبان هم‌سالان خود است. مدیر یا معاون می‌تواند از ظرفیت بالای زبان کودکی دانش‌آموزان برای بیان اهداف و خواسته‌های مدرسه به گروه هم‌سالان کمک بگیرد.

مولانا در داستانی با عنوان «قصه آن زن که کودکش بر سر ناودان غیژیذ<sup>۳</sup> و خطر افتادن بود و از علی کرم‌الله وجهه چاره جست» بر قدرت شگرف تأثیر آموزش کودک بر کودک صحه می‌نهد:

یک زنی آمد به پیش مرتضی

گفت شد بر ناودان طفلی مرا

گرش می‌خوانم، نمی‌آید به دست

ور هلم<sup>۴</sup> ترسم که او افتد به پست

نیست عاقل تا که در یابد چو ما

گر بگویم کز خطر سوی من آ

هم اشارت را نمی‌داند به دست

ور بداند، نشنود، این هم بد است

بس نمودم شیر و پستان را بدو

او همی گرداند از من چشم و زو

از برای حق، شما بیدای مهان<sup>۵</sup>

دستگیر این جهان و آن جهان

زود درمان کن که می‌لرز دلم

که به درد از میوه دل بسکلم<sup>۶</sup>

گفت طفلی را بر آور هم به بام

تا ببیند جنس خود در آن غلام

سوی جنس آید سبک<sup>۷</sup> ز آن ناودان

جنس بر جنس است عاشق جاودان

زن چنان کرد و چو دید آن طفل او

جنس خود، خوش خوش بدو آورد زو

سوی بام آمد ز متن ناودان

چادب هر جنس را هم جنس دان

غز غزان آمد به سوی طفل، طفل

وارهید او از فتادن سوی سفل<sup>۸</sup>

ز آنکه جنسیت عجایب جاذبی است

جاذبش جنس است هر جا طالبی است

(مثنوی، دفتر چهارم: ۷۵۸-۷۵۶).

این سخن شایسته کارشناسی و تبادل نظر بیشتر است.

این سخن پایان ندارد ای جواد

ختم کن الله اعلم بالرشاد ■



#### پی‌نوشت‌ها:

۱. خوان‌باش: خوان سالار؛ کسی که سفره طعام بگسترده.
۲. تی‌تی: کلمه‌ای که مرغان را با آن صدا می‌کنند؛ زبان کودکانه.
۳. غیژیذ: چهار دست‌وپا رفت؛ خزید از مصدر غیژیذین.
۴. هلم: به حال خود واگذار کنم؛ رهاکنم؛ از مصدر هلیدن.
۵. مهان: جمع سه؛ به معنی بزرگ.
۶. بسکلم: جدا شوم؛ از مصدر سکلیدن.
۷. سبک: سریع.
۸. سفل: پایین؛ فرودست.

#### منابع:

۱. جلال‌الدین، محمد (۱۳۸۰). کلیات شمس. به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. پیمان. چاپ سوم.
۲. زمانی، کریم (۱۳۸۷). شرح جامع مثنوی معنوی. اطلاعات، چاپ چهاردهم. تهران.